

## مردی بر فراز بالاترین جکاد آفرینش هنری

دکتر محمد حسین روحانی

من چه گویم وصف آن عالی جناب؟  
نیست پیغمبر، ولی دارد کتاب

بر کرانه ای از این پهنشت، نزدیک ترین جایگاه به لبه پرتگاه کویر درونی ایران، روستایی نه چندان سرسبز و خرم، با نام شورانگیز «آرمان آباد بالا» هست که آماج گاه و نویدگاه من است. هوای همگانی، کویری داغ است، ولی در تابستان، از گاهه ده بامداد، نسیمی دلپذیر و سرد، وزیدن می گیرد و همه چیز را شناور در پهنا بی ناکرانه پیدا از آسایش و آرامش و نرمش می گرداند. شب ها باز خنک تر می شود. برخی به درون خانه ها می روند و در فراز می کنند و روی انداز گرم برمی گزینند و برخی دیگر که نمی خواهند ماه شب چهارده را از دست دهند، بر فراز بام ها می روند و به زور و به ناچار، پیش از خواب، زمانی دراز را به نگرستن ستاره باران سپری می سازند و نگاه را تا بی نهایت، در ژرفای کهکشانات و فراکهکشانات فرومی برند. تنها در چنین جایگاهان است که می توان خوش بختی آن را یافت که این سروده، خواه ناخواه، سرتاسر مغز و دل و جان و تن و روان را آکنده از پرسش گرداند:

چيست اين سقف بلند ساده بسیار نقش؟  
زین معمّا هیچ دانا در جهان آگاه نیست

نیز، همانا هست آن کسی که در آغوش «بدر» فرورود و یادواره های گذشته های دور و نزدیک را فریاد آورد: آن هنگام که در آغاز پگاهی، ماهی بر گذرگاهی دید و دین و دل و دانش را همراه او روانه گردانید و اینک روزگاران درازی است که روزان و شبان را در سوختن و گداختن همی بایدش گذرانید:

این چه استغناست یا رب، وین چه قادر حکمت است؟

کاین همه درد نهان هست و مجال آه نیست

بهاران «برگشت شکن» آن، به راستی دیدن دارد. صحن خانه انباشته از نوزادبزرگان و بزغالگان می گردد که همه زیبایی جهان را با جست و خیزهای نرم و آرام و زیبای خویش فرا می آورند و همه معصومیت های کودکان پاك نهاد را به نمایش می گذارند و همه هستی ات را از عشق گذرمنش و دلباختگی راستی و شُ آنکند می کنند. آه، ای خدا! این چه شگفت گلستانی، همواره سرسبز و خرم و سراسر مالا مال از شگفتی و راز و هنر و آفرین به نام «جهان هستی» است که تا جا ودانه جا و دانه ها در چیده ای! آری، خدا زیباست و زیبایی را دوست می دارد. بادا، خجسته بادا یزدان، زیبا آفرین ترین زیبا آفرینان (مؤمنون / ۱۴ / ۲۳). اما تو را ای دل دیوانه، چه می شود که در این جان نیز دست از شورش و تپش بر نمی داری و با دیدن این فرشته سانان، همچون خفتگان جاودان بر جای میخکوب گشته ای و خود را در یاد آن پری فروهشته:

حرمت علی و لیتها لم تحرم

یا شاة ما قنص حلت له

مرا در این روستا کتاب خانه ای فشرده است که چون آهنگ آفرینش هنری کنم، بدانجا

می خرامم که از برای من:

پر آسایش و رامش و خواسته

بهشتی است سرتاسر آراسته

این بار به این جا آمده ام که به یاد آن رهبر و پیر و سرورم، به گفته ابوالفضل بیهقی «لختی قلم را بگریانم»: آستان بوس رهبر خدا گرایان علی علیه السلام، ادیب، اسلام شناس، ایران دوست، پارسی پرست، حدیث دان، دانشمند، زبان شناس، عارف، عاشق، علامه علوم عربیت، فرزانه، فرهیخته، فقیه، فیلسوف، هنرمند، رشیدالدین، جامع المعقول و المنقول ابوالفضل بن احمد بن محمود میبیدی؛ در شاهکار جاودانه او کشف الاسرار و عدة الابرار، نوشته سال ۵۲۰ق/ ۱۱۲۶م، ویراسته شادروان علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷ خورشیدی، در ۶۶۷۸ صفحه، در ۱۰ جلد بزرگ و زیری.

میبیدی، کار خویش را در تفسیر قرآن گرامی، سه بخش یا «نوبت» کرده است: بخش یکم، ترجمه ساده؛ بخش دوم، شرح و تفسیر؛ بخش سوم، عشق و عرفان. مرا در هریک از این سه بخش، نیشتاری درازدامن است که در شماره های پیاپی در گنجینه «بینات» گرامی، گزارده خواهد آمد.

نشر میبیدی در «بهره نخست» بی هیچ گمان، استوارترین، بالاترین، برترین، بهترین،

پربارترین، خوش‌ترین، زیباترین، شیواترین، والاترین و یگانه‌ترین گفتار در سراسر تاریخ زبان پاک پارسی در هر زمان در همه جایگاهان است علی‌الاطلاق.

باری، درباره همین «پاره نخست» می‌توان از جنبه‌های گوناگون سخن راند و از گوشه‌های فراوان بدان درنگریست. این گفتار که اکنون می‌خوانید، شاید برای پنجمین بار نوشته شده باشد. واپسین سپارش، این بود که نشتار به چندین بهره بخش گردد و در زیر نام و نشان‌های جداگانه، برای هر کدام نمونه یا نمونه‌هایی آورده شود. من این رهنمود خردمندانه را نیوشیدم و نگاه کردم و دیدم برگردان او از قرآن گرامی، دارای ویژگی‌های فراوان است که همگی در انحصار جاودانه محض و مطلق او هستند. آن چه می‌گویم، یک از هزار و مشتی از خروار و اندکی از بسیار است. برخی ویژگی‌ها که اکنون به یاد من اند، چنین اند:

۱. پاس داشتن بارگاه کبریایی کردگار به گونه‌ای که هیچ‌گرددی از گمان‌مندی و سست‌باوری و نادرست‌پنداری و بدانگاری و کژی‌بینی (نمونه ۱/)، همچون پیکروارگی و همانندی (تجسس و تشبیه) به ساحت او راه نیابد و او چنین پندارهای بی‌پایه را برینگیزند و از این‌جا، راه به روی هرگونه بدسگالی به یک‌باره بسته آید.

۲. گرامی ساختن پایگاه والای پیامبران و رهبران، به گونه‌ای که دانسته شود و اندر همه مغز و اندیشه‌ها استوار شود که در سراسر زندگی، پیام‌یزدان را راست و درست و با‌پرت‌ترین پیمانانه بگزارده‌اند و سستی فرانموده‌اند و (درست وارونه آن چه در نشتاران کیش‌های سامی پیش از پیامبر اسلام آمده است)، حتی اندیشه کژ و یاه‌ای به دل‌های همچون گل‌ایشان راه نیافته است و همه آزارهای جهان را به جان خریده‌اند و به دیوان و اهریمنان رواداری نداده‌اند که در پیام‌گزاری ایشان راهبندی پدید آورند.

۳. فرورفتن در ژرفای واژگان پارسی و ریشه‌یابی آن تا آغازترین آغازها همراه فرگشت‌واژه‌ها در درازای روزگاران و انباشته شدن آن در هر زمان از بارهای افزونه‌گران. در این زمینه، انگار میبیدی سالیان سال در پیشرفته‌ترین کشورهای جهان امروزی دانش‌زبان‌شناسی نوین آموخته است و در این زمینه، به پایگاه‌فراکارشناسی (فوق تخصص) برآمده است زیرا می‌دانسته که نخست باید برای ریشه‌یابی هر واژه به دنبال برگشت و آن را تا خاستگاه و سرچشمه، واپس‌برد و آنگاه، سراسر معناهایی را که در درازای روزگاران گرفته است، به شیوه‌ای هم‌سوی و هم‌راستا با تاریخ، فرونگریست و هاله‌پیرامون آن را بازساخت و به‌گوش زبان‌شناسان امروزی، همه‌انبار و اندوخته‌های آن از «شناسان» (Notion) و «سایه‌مان» (Nuance) را بازکاوید و آنگاه به معنی

کردن آن در همان زبان یا ازراه ترجمه، در دیگرزبان پرداخت.

نمونه ای می آورم. امروزه می گوئیم: سوگند می خورم. کسی می پرسد: مگر سوگند «خوردنی» است؟ کارشناس ریشه یابی می گوید: آری، خوردنی است. این واژه از واژه اوستایی سائوکتئا (Saokentâ) به معنی گوگرد گرفته شده است بدین گونه که داور به خواهان می فرموده است نموداران بیاورد و چون خواسته از پذیرفتن فرمان دادگاه تن می زده است و خواهان را دروغ زن می گفته است، داور به او فرمان می داده که گوگرد بخورد. اگر خواسته، راست گوی بوده، بر پایه باور قلبی و آرامش درونی و آسایش روانی و آمادگی مغزی، گوگرد می خورده است و آسیب نمی دیده. اگر دروغ گو بوده، همان دم (از بیم جان) هراسان می گشته، به حق تن درمی داده (نمونه / ۱) بدهکاری خود می پرداخته است.

نمونه اش، در زبان فرنگان، واژه مانوور (manoeuvre, manœuvre) به معنی: ترفند، چاره گری، زور آزمایی، نیرو نشاندهی، رزم آزمونی، رزم آری، خودنمایی، بزم آری، آرایشگری، در هم آورد هراس افکنی و ... بیش از این هاست. از لاتین میانه است از مانووپرا یعنی دست (بسنجید: la main در فرانسه به معنای دست) + اوپراری (operari) به معنای کار کردن، از اوپوس (opus) به معنای کار، از بن یاستاک یا ریشه اوب (op).

اعجاز شگفت انگیز و آفرین آور زبان پرتوان و برومند و بالنده قرآن یعنی زبان عربی، این است که عرب ها در برابر واژه «مانوور» فرنگی، واژه «مناورة» را گذاشته اند که خواننده یا شنونده می پندارد عربی شده (معرب) همان واژه فرنگی است، حال آن که همه دانشمندان فرهنگستان های زبان عربی آشکارا آگهی کرده اند: عربی ناب و سره است که در آن هر دو ریشه «نار» و «نور» را فراچشم داشته اند که به معنای کار با روشنائی و بازی و نیروگیری با (از) آتش است و از گزاره های آن است: المناورات الاستعماریة؛ المناورات الامبریالیة.

اکنون می گوئیم: هیچ کس نمی تواند نبشته ای دارای این واژه مانوور فرنگی را به پارسی برگرداند جز این که این ریشه یابی را انجام داده و سراسر این راه را به درستی و استواری پیموده باشد. من به ویژه در همین زمینه نشان خواهم داد که میبدی در برگردان یک آیه از قرآن گرامی چه برداشت و بازی نازک و زیبایی با واژه «کام» کرده است که به راستی، به خداوندی خدا، من می توانم درباره همین هنرنمایی میبدی، کتابی بزرگ بنگارم.

۴. بررسی کردن خستگی ناپذیر واژگان عربی از همه تبارهای نیم جزیره عربی؛ واژگانی در

آغاز، گردآمده از چندین زبان از چندین مردم (چندین قبیله، عشیره، بطن، حی و... جز آن) و اینک همبسته شده اندر بافت یگانه ای برگرفته بارهای گران از همه جای امپراتوری اسلامی با گذشت روزگاران.

۵. فرورفتن در گستره زبان پاك پارسى و هنرهای زیبایی شناختی آن از این کران تا آن کران.
۶. پژوهیدن پارسی و جست و جوی توان فرسا برای دست یابی بر همه ریزه کاری های آفرینندگان آن، همواره برخوردار از کوشاوردهای مغزهای برلیان در هر زمان و مکان.
۷. بیدار ماندن هزاران روزان و شبان برای پی بردن به آن چکیده رسالت قرآن، گوهر بنیادی اسلام، پیام پایه ای پیامبر واپسین دوران.
۸. چیدن واژگان در کنار همدگر با درنگ و شکیب ریاضت کشندگان، برای پدید آوردن پیوندهای استوار و منطقی در میان اینان و سپس آفریدن بهترین گزاره های پرتوافشان.
۹. نگرستن استادانه به تاریخ و به زندگی راستین مردم در گذشته دور و نزدیک؛ و پیش بینی کردن چگونگی چرخش آن در آینده از هم اکنون تا بیکران؛ و فروزان ساختن چراغی از آن فراراه آیندگان.
۱۰. چشم دوختن، پیش از هر کار و در پی هر کاری، به زیبایی سخن، دلپذیری گفتار و شکوهمندی نوشتار در همه راسته های برگردان قرآن.
۱۱. سپری کردن صدها هزار ساعت و وقت برای انجام دادن هر چه بهترین رسالت دشوار تاریخی خویش و سپردن آن به دست های توانای پیشاهنگان کار و پیکار جهانیان.
۱۲. پیمودن راه آزاد و جداگانه خویش بی پروا به خوش آمد و بدآمد این و آن گرچه از خودکامه ترین زورگویان.
۱۳. گرد آوردن شگفت انگیز و اعجاز آمیز، میان بیش ترین اندازه امانت و صداقت برگردان و در همان هنگام، افزودن هر چه بیش تر زیبایی بر گفتار و نبشتار، در کم ترین واژگان و کوتاه ترین شیوه بیان.
۱۴. برخاستن به جانکاه ترین جهاد برای پیوند بخشیدن میان کارهای هنری و ادبی و دانشی، با ضروری ترین خواسته های سوزان مردم در زندگی عینی این جهان و نبرد پیوسته ایشان به راه آبادی و آزادی و رستگاری و رهایی در همین زمان. هرگز نه مانند «پژوهش های «ناب» و ژرف و گسترده علمی» امروزی، پیوند بریده جاودان با سرنوشت هزاران هزار مردمان و دردهای بیکران ایشان از گزند هزاران هزار هزار هزار هزار هزارین هزارینه در هر چرخش این گنبد گردان.

باری، کار میبیدی که یکی از شاهکارهای ادبیات بشری و فرهنگ همگانی انسانی و هنر جاودانه مردمی است، از این ویژگی‌ها بسیار می‌دارد. گفته درست و شایان وی (که شاید اندکی از حق او را گزارده آید)، همان گفتار بلندآوازه است که می‌باید به وی گزارش گردد: آن چه خوبان همه دارند، تو تنها داری. اما این، همه گفتار نیست. نیز نباید چنین انگاشت که می‌توان گزاره‌های وی در «نوبت اولی» را بدین چهارده فصل جداگانه بخش کرد و برای هر کدام نمونه‌های جداگانه آورد. من در این چندین ماه واپسین، در این باره بسیار کوشیدم و نتوانستم کار او را دسته‌بندی و فصل‌بندی کنم. روشن‌تر بگویم: اگر (برای مثال)، قرآن گرامی ۶۶۶۶ آیه دارد و همه‌اش اعجاز ایزدی است، برگردان میبیدی نیز در برگردان همه این ۶۶۶۶ آیه، دارای همین چهارده امتیاز است و همه آن اعجاز بی‌مانند زبان پاك پارسى است. اگر قرآن گرامی دارای ۷۷۹۳۴ واژه است، پس گردانیده میبیدی، شاید از آن‌رو که در گزارش آیه‌ها سخن را بیش‌تر گسترانیده است، دست‌کم سه برابر این یعنی ۲۳۳۸۰۲ واژه گرانبار از گوهران یگانه دارد. اگر خواسته باشیم بر پایه هنر زیبایی‌شناسی (معانی و بیان) به شاهکار او در «نوبت اولی» بنگریم، توانیم گفت که: واژگان او همگی از آفت‌های آسیب‌زننده به شیوایی واژگان (فصاحت کلمه) پیراسته است و به همه زیبایی‌های آن آراسته؛ گزاره‌های او از همه آسیب‌های شیوایی سخن (فصاحت کلام) برکنار است و از همه زیبایی‌های آن برخوردار؛ خود او تندیس شکوهمند شیرین‌زبانی (فصاحت متکلم) و گفته‌های او نمودگار بلند و بشکوه رسایی گفتار (بلاغت کلام) است و او خود، یادمان (monument) رسایی سخنور (بلاغت متکلم).

اینک جز یادکرد نمونه‌ها کاری نتوانیم کرد.

جایی که گفت و گو بر سر ذات کردگار است، استوارترین پای‌بند به این آیین مندی سراسری در کلام و فلسفه اسلامی است که: ستایه‌های کردگار درست همان هستی او (صفات وی عین ذات او) هستند. در برگردان چندین آیه (پیرامون ۱۵) برای نمونه، به همین بسنده می‌کند که: رحمان بر عرش مستوی شد (طه / ۵/۲۰؛ کشف الاسرار، ۶/۹۳). در آیه ۲۳ سوره ۵۹ (حشر) ستایه‌های خداوند را چنین جامعه‌پارسی زربفتی می‌پوشاند: هوالله الذی لا اله الا هو؛ اوست که نیست خدای جز او؛ عالم الغیب والشهادة؛ دانای نهان و آشکارا؛ هوالرحمان الرحیم؛ اوست آن فراخ‌بخشایش‌مهربان؛ الملک؛ پادشاه خوبی‌ها؛ القدوس؛ پاك؛ السلام؛ بی‌هیچ کاستی؛ المؤمن؛ ایمن‌کننده؛ المهیمن؛ گواه راست استوار؛ العزیز؛ تاونده‌تواننده به هیچ هست‌نماننده؛ الجبار؛ مردم برخواستۀ خویش‌دارنده؛ المتکبر؛ برتر از آن‌که ستم‌کنند بر

کسی؛ سبحان الله عما یشکرکون: پاکی خدای را از انباز که او را می گویند (کشف الاسرار، ۴۵/۱۰).

در همین زمینه، چگونگی برخورد او با پیامبران را می پژوهیدم که بر پایه باور ما مسلمانان، از آلوده شدن به کمترین کار نادرست پاک و پاکیزه اند. به گزارش های «تورات کنونی» نگریم که بر هیچ کس پوشیده نیست که تا چه اندازه گستاخ، آزرده، تلخ و شرم آور است. ناگاه به ترجمه او از داستان سان دیدن سلیمان از آن سمندهای بادپای پادشاهی رسیدم و دیدم چه تندر توفنده ای به راه انداخته است: بخشیدیم داوود را سلیمان. بسی نیک بنده ای است سلیمان. مرا ستاینده ای بود نیکوی و به من گراینده. آن گه که گذراندند بر او در پی نیم روز، آن اسبان تندرست تیزرو. گفت: من برگزیدم دوستی و مهر اسبان و چیز این جهان، بر یاد خداوند خویش. تا آن گه که آفتاب در پرده نهان گاه، نزدیک بود که فروشدی (ص ۳۸/۳۰-۳۲؛ کشف الاسرار، ۳۴۳/۸).

پناه بر خدا! واژه «تَوَارَت» را بنگرید! ساختار یگانه مؤنث حاضر از کار واژه گذشته؛ سه واکی افزوده، باب تفاعل، لفیف جدا از هم، از ریشه وری. معنای آن آشکار است: خورشید نهان گشت. اما میدی پیامد و فرجام و فرآورده پایانی سخن خویش را می باید. چیزی که هرگز به هیچ روی بر مغز و اندیشه ما مردمان پژوهشگر دانشمند ژرف اندیش ایستاده بر لبه روزگار زرین درخشان آزاد و آباد و آراسته به هزاران هزار اعجاز دانش و تکنولوژی سده بیست و یکم، حتی گذر هم نمی کند: آری، خورشید نهان گشت و ... نماز پیامبر خدا سلیمان سپری گشت. هرگز! باید «گوهر» قرآن را نگریم. میدی می گوید (به زبان حال می گوید): من در این جا از دریای دانسته های خویش درباره کلام و فلسفه اسلامی بهره می جویم و راه به سوی معنای درست و راست سخن یزدان می پویم. آنگاه بر ما نهیب می زند: ما کجاییم در این بحر تفکر تو کجایی! پس از میدی تا همین دم که این تک واژگان را می نگارم، همه مترجمان، بی هیچ استثناء، همین سان معنی کرده اند: خورشید نهان شد [و نماز پیامبر سپری گردید!].

پس به دنبال برگشتم و گزارش او از داستان داوود را نگریم: آن گه که دادخواهان بر آن کوشک بر داوود شدند و او از ایشان بیم زد و ایشان گفتند: مترس. دو تن ایم با یکدیگر به داوری. از ما دو تن، یکی بر دیگری افزونی می جوید. پس میان ما به راستی داوری کن و در فرمان، بیداد مران و اندازه داد در مگذران و ما را راه داد راست فرا نمای. این برادر من است. او را نودونه میش است و مرا یک میش. می گوید: آن گوسپند فرا من ده و مرا خداوند آن کن.



او باز می‌شکند مرا در سخن؛ و می‌زور کند بر من به چیره‌زبانی. داوود گفت: بر تو ستم کرد با خواستن میشان تو که با میشان وی به هم بود، و فراوانی از انبازان و هام کاران [همکاران] بر یکدیگر افزونی می‌جویند مگر گرویدگان و نیکوکاران. و ایشان اندکی اند. و داوود بدانست به درستی که ما او را می‌آزمودیم. پس آمرزش خواست از خداوند خویش و نماز را درآمد و به دل و آهنگ با ما گشت (ص ۳۸/۲۱-۲۴؛ کشف الاسرار، ۸/۳۳۰-۳۳۱).

باز در داستان یوسف. قرآن گرامی می‌گوید: **ثُمَّ آذَنَ مُؤَدِّنَ أَيَّتْهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ** (یوسف ۱۲/۷۰). همه مترجمان، بی‌کاست و فزود، تا هم اکنون، معنای «ظاهری» آیه را نگریسته‌اند و برای نمونه چنین به پارسی برگردانده‌اند. سپس بانگ‌زنی، بانگ زد که: ای کاروان، بی‌هیچ گمان شما دزدان‌اید. ولی میبیدی نه «عیر» را به معنای کاروان می‌گیرد و نه همه آن را گروهی از «دزدان». باز در ژرفای گوهر قرآن فرومی‌رود و می‌فرماید: آن‌گه آوازدهنده‌ای بر در شهر آواز داد: ای «کاروانیان»، بدارید که در میان شما دزد دست (کشف الاسرار، ۵/۱۰۷).

دیگریار، در داستان همان پیامبر: چون کاروان گسسته گشت از مصر، پدر ایشان یعقوب گفت [بر سر هشت روز راه]: من بوی یوسف می‌یابم؛ اگر شما مرا نادان و نابه‌کارگوی ندانید (یوسف ۱۲/۹۴؛ کشف الاسرار، ۵/۱۳۳).

یکی دیگر از ویژگی‌های میبیدی که من یاد نکردم، باز وارونه همه گردانندگان دیگر، این است که به یک نواخت سازی واژگان پارسی در برابر واژگان تازی، پای‌بند نیست و حتی با آهنگ پیشین، از آن‌گریزان است. آری، «الله» را که ۲۶۹۷ بار در قرآن گرامی آمده است، به سان والاترین مترجم قرآن در همه روزگاران، همان «الله» می‌نویسد. می‌بینیم که (برای نمونه) برجسته‌ترین مترجم آن به زبان انگلیسی، محمد مارمادوک پکتال نیز همین کار می‌کند. ولی هیچ‌بایسته نمی‌داند که ریشه «غوی» (به گمان ما در همه جا به معنای «گمراهی») را هم نواخت و یک دست گرداند. درست وارونه این، در هر جایی، به خواهندگی و شایندگی همان‌جا، معنای جداگانه‌ای برای آن می‌آورد. برخورد او با ۷۷۹۳۴ واژه قرآن گرامی همین سان است. برگردان او از واژه «غوی» را در این آیه بنگرید: دیگر روز، بامداد، در شارسان ترسان می‌رفت؛ نیوشان تا چه شتود از داستان کشته‌وی و کشته‌اوی. اینک آن مرد را دید که دیروز یاری خواسته بود از او؛ که باز فریاد رسیدن می‌خواست از موسی: گفت موسی آن اسرائیلی را: تویی «جنگین مردی» آشکارا (قصص ۲۸/۱۸؛ کشف الاسرار، ۷/۲۷۲).



شما را به خدا نیک به این تافته زربفت بنگرید: «جنگین مرد». میبیدی صد درصد برآورد و ارزیابی درستی از روند رویدادهای تاریخی به جای می آورد؛ انگار پدر تاریخ نویسی نوین امروزی گوردون چایلد (۱۸۹۲-۱۹۵۷) یا آرنولد تاینبی (۱۸۵۲-۱۸۸۳) است که تاریخ تحلیلی روزگار فرعونان مصر باستان را این چنین استوار و دقیق و درست می نگارد. پیامبر خدا موسی (علی نبینا وآله و علیه السلام) رسالتی ظریف و حساس و کمرشکن و سرنوشت ساز بر دوش دارد که با آرامش و خونسردی و نرم خویی و دوراندیشی و هزاران شمارش گری، مردمان خود را بیدار گرداند و ایشان را آرایش دهد و یگانه سازد و با دادن اندک ترین آسیب های جانی، از لابلای تخته سنگ بردگی و سرکوب شدگی به نرمش بیرون کشاند و در این میان، آن مرد کنعانی به کاری بسیار نسنجیده، خام و ناپخته برمی خیزد و کینه شخصی برمی انگیزاند و پیامبر خدا را به دنبالش خود می کشاند و موسی او را به تندی و تلخی، نکوهش می کند که اکنون هنگام این هنگامه ها نیست و این کار، نه اندر جای خویش است.

در همه آن چه تاکنون آوردم و از این پس می آورم، عنصر زیبایی و شکوه و جلال و جبروت و درخشش و تابندگی و عشق و امید و آرمان آرزو را به گرمی و روشنایی خورشید، نیک پایید و به یاد بسپارید و بپذیرید که برجسته ترین عنصر آن است.

دیگر بار به داستان داوود برمی گردم و نشانه می آورم که یک بار در برابر بن یا ستاک «فَصَلِّ» واژه پارسی «گسسته گشت» به کار می برد که هم اکنون در آیه یوسف / ۱۲ / ۹۴ فرانمودم؛ و در جای دیگر به خواهش جایگاه و بایستگی آن، افزونه ای می آورد: گسسته گشت و به هامون رسید. می فرماید: چون گسسته گشت طالوت و سپاه از شهر؛ و ایشان به هامون آمدند، طالوت گفت: الله شمارا بخوهد آزمود به جویی. هر که از آن بیاشامد، نه از من است. و هر که نچشد از آن، از من است. مگر آن که به دست خود یک نوشه برگشدد. چون به آن جوی رسیدند، از آن بیاشامیدند مگر اندکی از ایشان. پس چون بر آن جوی بگذشت وی و آنان که بگریوندند با او، گفتند: ما را امروز کاوستن با جالوت و سپاهیان وی نیست. گفتند ایشان که بی گمان بودند به رستخیز و به دیدار خدای: بسا اندک سپاه که باز شکستند سپاه فراوان را به دستوری و یاری خداوند. و الله با شکیبایان است به یاری (بقره / ۲ / ۲۴۹؛ کشف الاسرار، ۱ / ۶۶۵).

باز به واژه «عزیز» می رسم که ۹۲ بار در قرآن گرامی به کار برده شده است و از این میان «فقط» در سوره حشر / ۵۹ / ۲۳ گزاره: «تاونده تواننده به هیچ هست نماننده» را در برابر آن

به کار برده است که فرانمودم. ولی میبیدی خود را آزاد می سازد و در ۹۲ جا، به خواهش جایگاه و بایستگی های آن، واژه پارسی شایان و جداگانه ای در برابر آن می آورد از آن میان: وهوالعزیز الحکیم: اوست بی همتای دانا (جمعه ۳/۶۲؛ کشف الاسرار، ۹۳/۱۰).

راست است و حق با میبیدی است: کلید ترجمه قرآن گرامی، «فهم» آن است و میبیدی را به، گزارش خودش، در این زمینه چندان گنج خانه هاست که حتی «کلیدهای آن، می به یک سوی بیرون برد از گرانباری، گروهی از مردمان بانبروی را» (قصص ۷۶/۲۸؛ کشف الاسرار، ۳۳۹/۷-۳۴۰).

اینک باز گواه و نشانه ای آشکار برای آن هم بر پایه دانش زبان شناسی ریشه یابنده امروزی می آورم چنان که با ظرافتی به باریکی موی، میان «یوم» و «نهار» جدایی می بیند چه آن یکی، ریشه فعلی ندارد و این یکی از ریشه فعلی نَهَرَ یَنْهَرُ به معنای روشنی بخشیدن است. بر این پایه است که در سوره نبأ، پنج بار «یوم» را به «روز» برمی گرداند و در همان سوره «نهار» را به معنای روز روشن می گیرد: و روز روشن، زیش و جهانداری شمارا هنگام ساختیم (نبأ ۱۱/۷۸؛ کشف الاسرار، ۳۴۷/۱۰).

همو، چنان که گفتم، بیش از همه مترجمان، با چیرگی بی مانندی، ویژه خود او، میان صداقت و امانت برگردان با زیبایی و شیوایی بیان گرد می آورد و گستاخانه برداشت خود را می آورد ولی در «نوبت دوم» توضیح صریح و روشن می آورد مبدا کسی را فرصت بدسگالی پیش آید: و بر ایشان است که توانند که روزه دارند و خواهند که ندارند، باز خریدن آن با خوراک دادن درویشی؛ هر روزی را پیمانهای (بقره ۱۸۴/۲؛ کشف الاسرار، ۴۸۳/۱). بی درنگ در همان جا، فتوای همه فقهای اسلام را می آورد که خدشه ناپذیر است؛ که نه کسی را از آن گریزی است و نه به جای گزیری. می فرماید: این در ابتدای اسلام بود که هر کس گزیننده بود: اگر خواستی، روزه داشتی و اگر نه، بگشادی و پیمانهای خوراک به درویشی دادی (کشف الاسرار، ۴۸۶/۱).

اینک هنگام آن رسیده است که خوانندگان را به تماشای «نمایشگاهان زیبایی آهورایی» ببرم اگرچه از آغاز این گفتار، در درون آن بوده اند. چند نمونه: چون آمد موسی به آن آتش، آواز دادند او را از کران رودبار از فراسوی راست، در آن جایگاه آفرین کرده بر آن، از آن درخت، که: یا موسی، من الله ام خداوند جهانیان (قصص ۳۰/۲۸؛ کشف الاسرار، ۲۸۹/۷).

و نمونه ای دیگر؛ در برابر فقط «یک» جمله، این توفان تندری (thunderstorm) از

آفرینش هنری و زیباآفرینی را به راه می اندازد. در ترجمه هل لک الی ان تزکی در خطاب موسی به فرعون می فرماید: اوفتدت که پاک و هنری شوی؟ داری توان آن، که با آن آیی که بهروز و پیروز شوی (نازعات / ۱۸/۷۹؛ کشف الاسرار، ۳۶۴/۱۰). پناه بر خدا! انگار بامداد همین امروز، فردوسی زمان (م. سرشک)، برجسته ترین سخنسرای نوپرداز، آن را سروده است.

باز درباره آگاهی ژرف و گسترده بیکرانۀ میبیدی از دستور، معانی-بیان، واژه شناسی، راز و ... همه رمزهای زیباشناختی (Aesthetics) زبان عربی، برای نمونه، این آیین مندی همگانی زبان های جهان را می داند که زیاده المبانی تدل علی زیاده المعانی. از این رو، تساؤل درباب تفاعل را (در یک جا) به معنای دوسویه پرسیدن از یکدیگر نمی گیرد بلکه پرسش های فراوان میان مردمانی سرگردان و از انجام کارهای گزندناک شان هراسان. عمّ یتسائلون: از چه چیز چندین می پرسند؟ (نبأ / ۷۸/۱؛ کشف الاسرار، ۳۴۷/۱۰). آری، از یکدیگر پرسش نمی کنند. پیام رستاخیز، پرسش های فراوانی در میان این مردمان ناآگاه و نادان از فرجام کارشان به راه انداخته است و از این رو، هیچ با کژاندیشی و ناباوری خویش نمی توانند برآمد (تعبیر از ابوالفضل بیهقی است).

آنگاه نوبت به سخن پایانی (و در همان هنگام، آغازین) می رسد. بنیادی ترین، ریشه ای ترین، پایه ای ترین پُرسُمان: سرنوشت زندگی این جهانی و آن جهانی مردم در پیوند با دین. میبیدی سخن خدا در این زمینه را این گونه به ما گزارش می دهد: به ناکام، در دین آوردن نیست (بقره / ۲۵۶/۲؛ کشف الاسرار، ۶۸۶/۱).

سخن روشن است. نفی بالای نفی جنس؛ نفی محض و مطلق.

در زبان های دیگر نیز، گزاره هایی برای نفی محض و مطلق هست. انگلیسی زبانان و فرانسوی زبانان چون بخواهند، از پایه نفی کنند، می گویند:

There's no ...

Il n'y a pas de ...

برگردان انگلیسی و فرانسوی از این آیه:

There's no compulsion in religion.

Il n'y a pas de compulsion a religion.

میبیدی با گزینش این گونه گزارش، می خواهد سخن خدا را به ما بیاموزد که در کار دین، زور در کار نیست. نمی گوید: هست و «نباید» کرد. می گوید: نیست و «نمی توان» کرد؛

وجود ندارد؛ امکان پذیر نیست. هیچ نیست. چنانچه چون کدبانویی در برابر کدبانوی همسایه برای پیمانۀ ای برنج به وام، به جان هفت فرزند دلبنده خود سوگند می خورد: به خدا، به جان هفت بچه ام؛ در خانه، ما حتی «یک دانه» برنج نیست. میدی فیلسوف و جامعه شناس به معنی امروزی آن است. به گویش توده های مردم: آن چه ما در آینه می بینیم، او در خشت پخته می بیند. به گفته فردوسی کبیر:

روان های روشن بینند به خواب همه دیدنی ها چو آتش در آب

پس بر پایه برداشت میدی، این، بیان یک حکم تشریحی خدا نیست؛ روشن ساختن یک قانون مندی تکوینی خداست. واژه «کام» در این جا نقش بنیادین را دارد. می گوید: در آمدن داوخواهانه مردم به دین (و نه در آوردن دیگران ایشان را)، کاری است مانند عشق. کام دهنده، لذت آفرین. عشق آمدنی بوده آموختنی. باید و نباید و «عشق»، دو چیز جداگانه، دو رده گان، دو رسته، دو پرهون، دو مقوله (category) اند. زور بدان راه ندارد. هیچ نیرویی در سراسر گیتی وجود ندارد که بتواند به این کار محال برخیزد. باید و نباید از مقوله حرکات جسمانی و فیزیکی و بدنی است و باور از مقوله عشق و مهر قلبی و متافیزیکی و روحانی و معنوی و مینوی.

گفتم که به راستی، به خداوندی خدا، می توانم نبشته ای ۵۰۰ برگی درباره همین جمله میدی و نقش واژه «کام» در آن بنگارم. ولی دامن سخن درمی چینم و برای حسن ختام، گزاره ای از «نوبت ثالثه» می آورم که همه عشق و عرفان و شور و شیدایی و شیفتگی و کام دهی و کام بخشی است:

گفته اند: یوسف برادرش بنژامین را بدان به دربار خود خواند که به گوش وی رسید که همه انس و دل یعقوب به مشاهده بنژامین است. او را دوست می دارد و به جایگاه یوسف برمی نشاند. یوسف را رگ غیرت برخاست. گفت: دعوی دوستی ما کند و آن گه دیگری را به جای ما دارد و با وی آرام گیرد! او را از پیش وی بریاید و نزدیک من آرید تا غبار اغیار بر صفحه دوستی ننشیند که در دوستی شریک نیست و در یک دل جای دو دوست نیست:

آمد بر من کارد کشیده بر من گفتا که در این شهر تو باشی یا من!